

# دایناسور

پس باید مردم شهر را خوش حال می کرد تا بقیه متوجه شوند دایناسور بامزه و مهربانی است. پس یک سیرک زد و نقش اصلی اش هم خودش شد، دایناسوری که با فوتش کباب درست می کند. عجب کار خفنی!

وقتی دایناسور فوت می کرد و با فوت آتشینش شکل های مختلف درست می کرد، همه او را تشویق می کردند، از او امضا می گرفتند و دیگر از ترس یک دایناسور جیغ نمی زدند.

یک روز یک دایناسور تصمیم گرفت پروازکنان به سمت یک شهر برود که پر از آدم است. وارد که شد، مثل یک دایناسور جنتلمن خوش برخورد رفتار کرد اما همه می ترسیدند.



قصه صدف

۱۱

شماره ۳۹

۲۷ فروردین

۱۴۰۱

نوشته های شما

« کاملیا مهدوی ۱۲ ساله